

پاسخ به طرح شبهات ناصر القفاری به امامت و علم ائمه علیهم السلام از طریق الهام و وحی

مرضیه مینایی پور^۱ و محمد کرمی نیا^۲

چکیده

محور همه ایرادات و شبهات ناصر القفاری به علم امامان به دلیل صفات و شئونی است که شیعیان برای امامان خود قائل اند. ناصر القفاری با ایجاد شبهات، قصد دارد رکن اصلی اصول دین را که در مورد امامت است، دچار شبهه نماید. او تصمیم دارد با بیان این شبهات، بیان کند که ائمه خود را برتر از پیامبران دانسته اند و علم آنها از طریق وحی انجام می گیرد و وحی تحت اختیار امامان است؛ بنابراین دانش نزد شیعه بیشتر از مسلمانان دیگر بوده، همین موضوع باعث ایجاد تفرقه و نفاق میان مسلمانان گردد. وی برای بیان شبهات خود به کتاب **اصول کافی** استناد کرده است؛ بنابراین هدف از پژوهش حاضر، بررسی علم ائمه علیهم السلام و پاسخ به برخی شبهات ناصر القفاری در این باره بوده که به صورت توصیفی - تحلیلی انجام شده است. نتایج نشان می دهد امامان یا ائمه علیهم السلام وراثان پیامبر و ادامه دهندگان راه پیامبر صلی الله علیه و آله هستند و علم خود را از سه طریق قرآن و تفسیر آن، ارث بردن احادیث از امامان و پیامبران پیشین و علم افاضی کسب نموده اند.

واژگان کلیدی: شبهات، ناصر القفاری، امامت، علم ائمه علیهم السلام، الهام و وحی.

تاریخ تأیید: ۱۴۰۰/۱۱/۲۸

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۱/۲۹

۱. طلبه سطح سه و دانشجوی دکتری شیعه شناسی دانشگاه ادیان و مذاهب قم (m.minacipour@yahoo.com).
۲. دانشجوی دکتری کلام امامیه دانشگاه قرآن و حدیث قم (karaminia.mohammad@yahoo.com).

مقدمه

مسئله امامت پس از توحید و نبوت، مهم‌ترین مسئله در دین اسلام است. امت اسلامی به طور کلی در این باب به دو فرقه بزرگ شیعه و اهل سنت تقسیم شده است که هر یک از این دو فرقه با وجود اختلافات درون‌گروهی، دو تفاوت جوهری با یکدیگر دارند. به باور جمیع فرقه‌های شیعه، امام باید منصوص باشد؛ یعنی شخص امام باید از جانب خدا و رسول خدا تعیین شده باشد؛ زیرا عصمت در امام شرط است و شخص معصوم را فقط خدا و رسول خدا می‌شناسد. شیخ طوسی می‌فرماید:

امامت پس از توحید، مهم‌ترین مسئله دینی است، چه بدون شناخت و فهم جایگاه امام، توحید ناقص خواهد بود و جمیع دستاوردهای پیامبر اعظم ﷺ در معرض خطر و اضمحلال قرار خواهد گرفت (طوسی، ۱۳۵۱، ص ۵۰).

فیاض لاهیجی نیز در این باره گفته است:

جمهور امامیه، امامت را از اصول دین دانند؛ زیرا بقای دین و شریعت را به وجود امام موقوف دانند؛ چنان‌که ابتدای شریعت موقوف به وجود نبی است؛ پس حاجت دین به امام بسان حاجت دین به نبی است (فیاض لاهیجی، [بی تا]، ص ۳۳۳).

از سوی دیگر علم امام که در علم کلام اسلامی اصطلاحاً «علم امام» گفته می‌شود، هرچند از مقولاتی است که بیشتر دانشمندان و متکلمان اسلامی، اعتقاد بدان را از ضروریات دینی به‌شمار نمی‌آورند، ولی در مجامع علمی و محافل مذهبی شیعه، گاه همچون ضروریات دینی مورد بحث و گفت‌وگو بوده و چه بسا در قرون اخیر، حوزه‌های علمیه را با چالش روبه‌رو ساخته و گرایش‌های فکری ناهمسانی را به وجود آورده است؛ چنانچه گاهی برخی را چاره‌ای جز سکوت یا احتیاط و همگرایی نبوده است (رهبری، ۱۳۹۰، ص ۲۱۶).

از سوی دیگر در سال‌های اخیر با چاپ مقالات و رساله‌هایی از سوی محققان و نویسندگان اهل سنت، مسئله امامت، عصمت و علم امام را به چالش کشیده است. از میان این دسته از نویسندگان می‌توان به ناصر بن عبدالله القفاری از اساتید عربستان اشاره کرد که بیشتر نوشته‌هایش را به نقد مذهب شیعه اثناعشری اختصاص داده است. از جمله کتاب‌های معروف او، رساله دکتری وی با عنوان «أصول مذهب الشیعة الأثنی عشریة؛ عرض و نقد» است و محور بحث این مقاله نیز شبهات وارده ایشان به مسئله امامت می‌باشد. وی در این رساله می‌کوشد با استناد به منابع شیعه، آموزه‌های شیعی را مورد نقد و نظر قرار دهد و چنان جملات را هنرمندانه در کنار یکدیگر قرار می‌دهد که بتواند

شبهه‌ای که مد نظر اوست، در اذهان عمومی وارد نماید و خود عامل تفرقه میان مسلمانان شود. همچنین در برخی موارد جملاتی که از منبع آن آورده است، به‌طور کامل نیامده یا بدان‌صورت که منظور متکلم بوده، توضیح داده نشده است.

در زمینه شبهات عنوان‌شده از سوی ناصر القفاری در این سال‌ها پژوهش‌هایی انجام شده است که می‌توان به برخی از این مقالات اشاره کرد. مروی و حسن نادم (۱۳۹۹) به مسئله پاسخ به شبهات ناصر القفاری در مورد تقیه در شیعه پرداخته‌اند. کلاهیچایی و قندهاری (۱۳۹۹) به مسئله پاسخ به شبهات ناصر القفاری در مورد رجعت در شیعه پرداخته‌اند. پاشایی و همکاران (۱۳۹۱) پاسخ به شبهات بدأ و نصرت‌الله به مسئله پاسخ به شبهات ناصر القفاری در مورد مهدویت پرداخته‌اند.

از این‌رو هدف از پژوهش حاضر، بررسی شبهات ناصر القفاری در مورد مسئله امامت است که به‌صورت توصیفی - تحلیلی انجام شده، ولی چون این بحث بسیار گسترده بوده و ابعاد زیادی را تحت پوشش قرار می‌دهد، پژوهش پیش رو، بر شبهات القفاری در مورد علم امامان^{علیهم‌السلام} که از طریق وحی دریافت می‌کنند، تمرکز دارد و به این مسئله پرداخته است.

در ابتدا به مفهوم‌شناسی برخی اصطلاحات مانند امامت، وحی و علم امام خواهیم پرداخت. سپس در بخش بعدی شبهات القفاری در مورد موضوع پژوهش آورده شده است و این شبهات با منبع آورده شده (اصول کافی) مورد بررسی قرار گرفته و به آنها به‌طور اجمالی پاسخ داده شده است. در انتها نیز تحلیل کلی در مورد علم امام انجام شده است.

۱. مفهوم‌شناسی تعریف امام، وحی و علم امام

۱-۱. امامت و نبوت

واژه امام، اسم مصدر است و در اصل، از مادّه «ام» به‌معنای قصدکردن آمده است؛ پس امام به هرچه انسان بدان توجه کند و مقصود او را واقع شود، اطلاق می‌شود. «ام» به‌معنای اصل و مرجع است (وزیری، ۱۳۸۶، ص ۸۶). راغب اصفهانی در باب معنای امام که در سوره الاسراء آیه ۷۱ می‌گوید:

امام یعنی مقتدا و کسی یا چیزی که بدو اقتدا کنند. ممکن است امام انسانی باشد که به قول و فعل او اقتدا نمایند یا کتاب آسمانی و غیر آن باشد، حق یا باطل باشد و جمع امام، ائمه است. خداوند باتوجه بدین معنا

فرمود: روز قیامت هرکس را با امام و پیشوایشان خواهیم خواند (راغب اصفهانی، ۱۳۸۵).

واژه «امام» در قرآن مجید دوازده مرتبه به صورت مفرد و جمع وارد شده است که تا حدودی دارای همین معنا می‌باشد. کلمه امام دو مرتبه در آیه ۱۲ و ۴۱ سوره توبه و قصص آمده است، دو مرتبه در آیات ۱۲، ۱۲ و ۱۷ سوره‌های هود، احقاف و یس، یک مرتبه در آیه ۷۹ سوره حجر، یک مرتبه در آیه ۷۴ سوره فرقان، دو مرتبه در آیات ۷۳ و ۲۴ سوره‌های انبیاء و سجده: «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا»، یک مرتبه در آیه ۵ سوره قصص، یک مرتبه در آیه ۷۱ سوره اسراء و یک مرتبه در آیه ۱۲۴ سوره بقره آمده است. در جمیع این آیات، گاه امام پیشوای پرهیزکاران و در خط نبوت است و گاهی دیگر، پیشوای تبه‌کاران و در خط شیطان است.

شیخ مفید نیز می‌فرماید:

شیعه‌بودن یعنی تبعیت و پیروی، همراه با باور دینی و محبت شدید، نسبت به متبوع خود. خداوند باتوجه به همین معنا فرمود: «وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ: ابراهیم از شیعیان نوح بود» (صافات: ۸۳). بدیهی است پیروی ابراهیم از نوح همراه محبت و باور دینی است و پیروی خشک زبردست از زبردست نمی‌باشد (مفید، ۱۳۷۱، ص ۳۶).

بر اساس سخن شیخ مفید، شیعه به پیروان خاص اطلاق می‌شود که همراه با محبت و باورمندی دینی است. باتوجه بدین نکته، شیعه حاضر است هرچه دارد در راه رهبر محبوب خود فدا کند. نکته قابل توجه آنکه وقتی کلمه «شیعه» مطلق آورده شود، به پیروان حضرت علی و دیگر امامان علیهم‌السلام اطلاق می‌گردد که معتقد به امام منصوب‌اند و اگر مقصود جز این باشد، همراه مضاف‌الیه ذکر می‌شود؛ مانند شیعه آل امیّه، شیعه آل عبّاس و... (بیات، ۱۳۹۲، ص ۹).

بنابراین کلمه امام به معنای پیشوا و رهبر است. امامت در اصطلاح شیعه، عبارت از یک منصب عام الهی و خدادادی است. نبوت و امامت دو منصب الهی‌اند که از جانب خداوند به افراد برگزیده و شایسته اعطا می‌شود تا واسطه فیض الهی به سوی مردم و هدایت آنان به کمال و سعادت باشند و نبی و امام به واسطه این دو منصب الهی، دارای وظایف خاص و مقام و منزلت ویژه‌ای می‌شوند.

تعریف نبوت و امامت بدین شرح است:

نبوت منصبی است از جانب خداوند که پیام و دستوراتی را به وسیله وحی، از ناحیه خداوند دریافت کرده، آن را ابلاغ می‌کند، اما امامت، ریاست و زعامت عمومی بر مردم در امور دین و دنیاست. چنانچه از تعریف این دو روشن شد،

نبوت مقام دریافت وحی از جانب خداوند است که اگر با مقام رسالت همراه شود، وظیفه ابلاغ و نشر احکام الهی به عامه مردم، به آن افزوده می‌شود. ولی امامت مرحله اجرای عملی احکام شرع در جامعه است؛ یعنی امام با بهره‌گرفتن از ریاست عمومی بر مردم از طرف خداوند موظف به تشکیل جامعه اسلامی و پیاده‌نمودن احکام شریعت است. به عبارت دیگر امام علاوه بر ارائه طریق به مردم، موظف به رساندن آنها به مطلوب هم هست (حسینی، ۱۳۸۰، ص ۱).

پیامبر اسلام در زمان حیات خود عهده‌دار ریاست جامعه اسلامی بود؛ یعنی هم عهده‌دار امور دنیوی مردم و هم مرجع امور دینی آنان بود. این مطالب مورد اتفاق شیعی و سنی است. امام در فرهنگ شیعه، شخصی است که از طرف خدا تبیین می‌شود تا همه مقامات پیامبر غیر از نبوت یعنی تلقی و ابلاغ وحی (وحی نبوت و نه الهام) به او منتقل شود؛ بنابراین امام، شخصی است که کلامش در تبیین و تفصیل وحی، همانند کلام پیامبر، حجت و واجب‌الإطاعه است؛ یعنی امام هم مبین مجملات قرآن و هم مفصل کلیات قرآن است و در یک کلام، مفسر واقعی قرآن می‌باشد؛ بنابراین امامان دارای عصمت و علم خدادادی می‌باشند (وزیری، ۱۳۸۶، ص ۸۸).

۱-۲. وحی

وحی، پدیده‌ای روحی است که گاهی در وجود برخی افراد که ویژگی‌های منحصر به فردی دارند، به وجود آمده و آنها را از طریق مکاشفه باطنی یا ایجاد صداهایی در گوش ایشان، به عالم والا متصل می‌کند و در این حال شخصی که به او وحی شده است، دچار حسی ناگهانی از خارج وجود خود می‌گردد. این حالت، برخلاف گمان منکران وحی، از درون فرد نشأت نگرفته و امری فکری و ذهنی به همان گونه که از افراد نابغه سر می‌زند، نیست، بلکه القایی روحانی است که از عالم والا بر شخص دارای صلاحیت و امین وارد می‌گردد. وحی پدیده‌ای روحی است و فقط برای شخصی که صلاحیت دریافت آن را دارد قابل درک می‌باشد و دیگران قادر به توصیف کُنه آن نیستند و ناگزیر به بیان آثار و عوارض آن بسنده می‌کنند (فتاحی‌زاده و جدیدی، ۱۳۸۹، ص ۱۱۶). واژه «وحی» از جمله واژگان دوسویه به‌شمار می‌رود. ساختار معنایی آن برای تحقق مفهوم خارجی به دو طرف نیازمند است؛ بنابراین با درک ساختار مفهوم اصلی وحی که مفهومی دوسویه بوده و به دو طرف نیازمند است، به بهترین شکل، ارتباط و اتصال میان فرشته وحی با شخص پیامبر ﷺ درک می‌شود و ضعف

و نادرستی دیدگاه‌هایی چون رؤیای رسولانه و تجربه دینی پیامبر و خواب و خیال پیامبرانه درباره قرآن آشکار می‌گردد (ظفری و همکاران، ۱۳۹۶، ص ۱۳۱). واژه وحی و مشتقات آن حدود هشتاد مرتبه در قرآن وارد شده است. علاوه بر واژه وحی، اصطلاحات «انزال، تنزیل، القاء و تکلم» نیز دامنه بحث وحی را در قرآن گسترده کرده است. کلمه وحی در زبان عرب در معانی متعددی به کار رفته است؛ از آن جمله می‌توان به کتابت، اشاره، پیغام، الهام سخت پوشیده و هر مطلبی که (به طریقی به دیگری القا شود و نیز خط و نوشته، اشاره کرد (معارف، ۱۳۸۲، ص ۴۴). اگرچه واقعیت وحی یک ادراک مرموز است، ولی رشته ویژگی‌هایی دارد که می‌تواند تا اندازه‌ای واقعیت آن را روشن سازد؛ در ذیل به برخی از آنها اشاره می‌شود:

الف) وحی، از قبیل ادراکات معمولی نیست: معرفت‌های معمولی انسان شامل معرفت‌های - حسی، عقلی و وجدانی - می‌باشد. این سه نوع ادراک میان تمامی انسان‌ها مشترک است، اما وحی از هیچ‌یک از این سه مقوله نیست، بلکه انسان والایی یک رشته حقایق را به صورت روشن درک می‌کند، درحالی‌که در دریافت آن نه حس دخالت دارد، نه خرد و نه از گونه وجدانیات است.

ب) وحی، تعلیم الهی است: وحی به عنوان پدیده‌ای امکانی که سبب و منشأی آن پروردگار یگانه است و اوست که انسان را به حقایق آشنا می‌سازد و آنچه را که نمی‌داند به او می‌آموزد. در آیه ۵۱ سوره شوری به سه نوع وحی با سه جمله اشاره شده است: ۱. القای در قلب و روح بدون واسطه و به طور مستقیم: «إِلَّا وَحْيًا»؛ ۲. القای در قلب و روح به طور غیرمستقیم؛ مانند تکلم خداوند با موسی از ورای حجاب (درخت): «أَكُوْ مِنْ وَرَائِ حِجَابٍ»؛ ۳. تعلیم وحی به واسطه فرشته: «أَكُوْ يُرْسِلُ رُسُوْلًا».

در قسم نخست حقایق غیبی بدون کوچک‌ترین واسطه‌ای بر قلب پیامبر ﷺ فرود می‌آید، درحالی‌که در قسم دوم این حقایق بر موجودی از قبیل کوه و درخت تجلی یافته و نبی از آن طریق تلقی می‌کند؛ به عبارت دیگر تجلی گاهی بدون واسطه و گاهی با واسطه است. در قسم سوم، آموزگار وحی (فرشته) پس از تلقی آن از مقام ربوبی آن را در اختیار پیامبر قرار می‌دهد و در هر حال وحی برای خود، مبدأ و مصدری دارد و آن مقام ربوبی است.

ج) آگاهی از سرچشمه وحی: پیامبران درحالی‌که وحی را تلقی می‌کنند، در همان حال از سرچشمه آن آگاه‌اند و می‌دانند از جهان غیب و عالم ربوبی است که آن را بدون واسطه یا با واسطه

دریافت می‌کنند؛ در این مورد هیچ‌گونه شکی در آنان راه ندارد (سبحانی تبریزی، ۱۳۷۷، ص ۵). تفاوت میان وحی و الهام بدین شرح است: غالب اندیشمندان وحی و الهام را از یک سنخ دانسته، تفاوتشان را نه در مقام فعل، بلکه از ناحیه فاعل دانسته‌اند. محمد عبده در رساله توحید می‌نویسد: معرفتی که با واسطه یا بی‌واسطه برای انسان حاصل شود، اگر بدانند از جانب خداست، وحی بوده، ولی اگر نداد، الهام نامیده می‌شود (عبده، ۱۳۸۵، ص ۵۷)؛ پس الهام نوعی احساس است مانند اندوه و شادی یا گرسنگی و تشنگی. این گفتار در تمایز وحی و الهام، سخن تام و کاملی نیست؛ زیرا قرآن کریم - آن‌گونه که بیان شد - القائنات شیطانی را نیز با واژه وحی تعبیر کرده است؛ بنابراین علم و فقدان علم نمی‌تواند سبب تمایز این دو واژه گردد. ولی وحی از طریق ملائکه شهود فرشتگان بر نفس نبوی افزوده می‌شود. بر همین اساس احادیث قدسیه را وحی نمی‌دانند با آنکه به اتفاق اهل معرفت، احادیث قدسیه، کلام حق است. دیگر اینکه الهام کشف معنوی صرف است، ولی وحی از اقسام مکاشفات شهودی متضمن کشف معنوی می‌باشد؛ زیرا فرشته گاهی به صورتی از صور و معنا متمثل می‌شود. سوم اینکه وحی از خواص نبوت و الهام از خواص اهل ولایت است (ابن عربی، ۱۳۷۷، ص ۵۹۰).

شهید مطهری در تمایز وحی و الهام می‌فرماید:

وحی غالباً با واسطه فرشته همراه است. پیامبران معمولاً وحی را به وسیله یک موجود دیگری - نه مستقیم از خدا - که نام او «روح القدس»، «روح الامین» و «جبرئیل» است، می‌گیرند، ولی در غرایز و الهامات فردی این چیزها در کار نیست (خلیلی، ۱۳۸۷، ص ۵).

۱-۳. علم ائمه

برای تبیین علم امام، شناخت ماهیت علم امری ضروری است. ملاصدرا می‌گوید: علم حقیقتی است که وجود آن عین ماهیت آن است و نمی‌توان تعریف حدی از آن ارائه داد (ملاصدرا، [بی‌تا]، ج ۳، ص ۲۷۸). علامه طباطبایی می‌نویسد: «وجود العلم ضروری عندنا بالوجدان و كذلك مفهومه بدیهی لنا» (طباطبایی، [بی‌تا]، ص ۲۹۳). از نظر علامه وجود علم و مفهوم آن ضروری و بدیهی است و تعاریف ارائه شده به انسان این توانایی را می‌دهد که بر ویژگی‌های علم اطلاع یابد. راغب می‌گوید: علم ادراک حقیقت شیء است و این دو نوع است؛ یکی درک خود حقیقت شیء و دیگری درک اثبات چیزی را بر چیز دیگر یا درک نفی چیزی را از

چیز دیگر. قسم نخست دارای یک مفعول است، قسم دوم دارای دو مفعول است. معنای علم که برداشتن حجاب یا انکشاف است، آنگاه که به نهایت برسد، به آن درک می‌گویند: «و أدرك بلغ أقصى الشيء» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۴ ق، ص ۳۴۳).

ایشان در کتاب مبدأ و معاد پس از بیان چهار مقدمه درباره تعریف علم می‌گوید:
علم عبارت است از حصول شیء مجرد از ماده و عوارض آن برای امر مجردی که مستقل در وجود باشد، خواه این حصول برای خودش (بنفسه) باشد. چنان که در علم حضوری^۱ است و خواه این حصول برای غیر به صورت شیء باشد؛ مثل علم حصولی^۲ (هاشمی، ۱۳۹۳، ص ۵۰).

پس از تعریف علم، قدر متیقن این است که امام باید به دو چیز عالم باشد: یکی به همه معارف، اخلاقیات، تکالیف و احکام حلال و حرام شریعت تا بتواند بعد از پیامبر، مرجع علمی مردم باشد و منصب ارشاد و هدایت امت اسلامی را بر عهده گیرد. امر دیگر اینکه باید در امر زمامداری و رهبری امت اسلام قادر و توانا باشد و از علوم و اطلاعات لازم برای زمامداری برخوردار باشد تا بتواند رهبری و امامت امت را بر عهده گیرد و با اجرای کامل و صحیح قوانین و برنامه‌های حیات‌بخش اسلام، کشور اسلامی را به خوبی اداره کند. حضرت موسی بن جعفر علیه السلام می‌فرماید:

طریق وصول علم ما سه‌گونه است: گذشته و آینده و حادث، اما علوم گذشته برای ما تفسیر شده و اما آینده نوشته و در اختیار ما نهاده شده است و اما حادث در اثر القا در قلب و تأثیر در گوش حاصل می‌شود و نوع آخر افضل علوم ما می‌باشد، در صورتی که بعد از پیامبر ما پیامبری نخواهد آمد (صفار قمی، ۱۴۰۴ ق، ص ۳۱۸).

در این حدیث سه طریق برای علوم ائمه ذکر شده است؛ نخست تفسیر و توضیحی که به وسیله پیامبر یا امام سابق انجام گرفته است؛ دوم نوشته و کتابی که به دستشان رسیده است؛ سوم القای در

۱. علم حضوری آن است که معلوم خود در نزد عالم حاضر باشد (نه صورتش). در این قسم از علم، میانجی و واسطه‌ای بین عالم و معلوم نیست؛ مانند علم مستقیم و احاطه کامل خداوند به موجودات و پدیده‌های هستی و آگاهی انسان از حالات خود (خودآگاهی).

۲. علم حصولی: اگر واسطه‌ای میان عالم و معلوم وجود داشته باشد که آگاهی به وسیله آن حاصل شود، آن را علم حصولی می‌گویند و اگر چنین واسطه‌ای موجود نباشد، آن را علم حضوری می‌نامند. در علم حصولی، مفهوم یا صورت معلوم در نزد عالم حاضر است، ولی در علم حضوری، وجود خود معلوم در نزد عالم حضور دارد؛ مانند علم انسان به خودش.

قلب و تأثیر در گوش که افضل علوم نامیده شده است.

براین اساس یکی از راه‌های علم امامان علیهم‌السلام، از طریق قرآن می‌باشد. قرآن کتاب جامعی است که تمامی علوم مورد نیاز مردم، کلیات و ریشه‌های همه علوم در این کتاب آسمانی نهاده شده است و هرکس به مقدار استعداد و توانش می‌تواند از آن بهره‌گیرد.

یکی دیگر از راه‌های علم امامان علیهم‌السلام، ارث‌بردن احادیث است. این نوع از علوم از طریق احادیث حاصل می‌شود که در حدیث حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام به عنوان «غابر» معرفی شده و به «مزبور» و «مکتوب» تفسیر شده است. این احکام و قوانین از سوی پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در اختیار مسلمانان قرار داده شده است. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم این احکام را به حضرت علی علیه‌السلام انتقال داد. پس از بعثت نیز پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از جانب خدا مأموریت یافت همواره علی علیه‌السلام را به خود نزدیک کند و در تعلیم و تربیت او بکوشد (عسگری، ۱۳۹۴، ص ۱).

راه دیگر علم امامان علیهم‌السلام، علم غیب است. انسان از راه‌های گوناگون حس و تجربه، عقل و استدلال و الهام و اشراق می‌تواند بر سه ضلع اساسی هستی خدا، خود و جهان پیرامون آگاهی یابد. غیب و امور غیبی دو قسم‌اند: «غیب مطلق» و «غیب نسبی». غیب مطلق آن است که در هیچ شرایطی قابل ادراک نیست؛ همانند ذات الهی که غیب‌الغیوب است و مختص اوست. غیب نسبی، غیبی است که با شرایط خاص زمانی و مکانی برای افراد قابل درک است و این افراد خود نیز دارای مراتبی دارند و این‌گونه نیست که هرکس به این وادی قدم گذاشت، بر تمامی امور آگاهی یابد (همان).

بنابراین می‌توان گفت انبیا و امامان علیهم‌السلام علاوه بر علوم عادی و ظاهری که از طریق معمول کسب می‌کردند، دارای یک علم خاص و ویژه بودند که در انبیا از طریق وحی و در ائمه از طریق «الهام» و «تحدیث» و... اتفاق می‌افتاد. این علم خاص از آن‌رو که از ناحیه خداوند به آنها اعطا شده، «علم لدنی» یا «علم افاضی» نامیده می‌شود و در نقطه مقابل علوم «اکتسابی» و «تعلیمی» قرار می‌گیرد. علم افاضی پیامبران علیهم‌السلام و امامان معصوم علیهم‌السلام از غیب دوگونه است: ۱. ذاتی و بدون تعلیم و القا از بیرون؛ ۲. اکتسابی و با تعلیم خداوند.

متکلمان و دانشمندان شیعه که مثبت علم غیب برای پیامبر و امامان معصوم‌اند، علم آنان را ذاتی و بدون تعلیم الهی نمی‌دانند و اگر کسی چنین ادعایی داشته باشد، بی‌شک از غلات به‌شمار

می‌آید. به باور امامیه، معصومان بزرگوار آنچه دارند، به اذن الهی و موهبت خدادادی است. علم افاضی که عنوانی پذیرفته شده و متداول در بحث علم غیب است، واژه‌ای برگرفته از قرآن می‌باشد: «وَإِنَّكَ لَتَلْقَىٰ الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنِّ حَكِيمٍ عَلِيمٍ» (نمل: ۶). واژه «لدن» که در آیات دیگری مانند آیه ۶۵ سوره کهف و آیه ۱ سوره هود وارد شده، بیانگر آن است که علم لدنی علمی است ازسوی خداوند و به القای الهی. علم لدنی گاهی به صورت وحی و گاهی به صورت الهام و در مواردی به شکل تحدیث است. انسان کامل گاه از طریق وحی اصطلاحی که مصداق آن نبی خاتم است و گاهی از طریق الهام بر غیب اطلاع می‌یابد (مروی و مصطفوی، ۱۳۹۱، ص ۷).

۲. طرح شبهات ناصر القفاری درباره علم امامت

۲.۱. طرح شبهه علم ائمه از طریق حصول الهام و وحی

علم ائمه علیهم‌السلام بر دو نوع است: علم حادث که از راه الهام و امثال آن محقق می‌گردد و علم مستودع که آن را از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به ارث برده و شیعه این دو علم را جزء سنت نبوی به‌شمار می‌آورد (القفاری، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۳۷۷-۳۸۲). سپس القفاری به توضیح این دو اصل خطرناک نزد شیعه می‌پردازد و نتیجه می‌گیرد که وحی برای ائمه تنها به خواست خداوند نیست؛ چنان که وضعیت درباره انبیای الهی نیز چنین است که تابع خواست امام‌اند. در ادامه به علم امام که ناصر القفاری بیان کرده است، پرداخته می‌شود.

۲.۲. بررسی و پاسخ به شبهات وارده از سوی القفاری در اصول کافی به علم ائمه از طریق وحی

به‌طور کل القفاری با ایجاد شبهات و بیان مطالبی که به صورت کامل نقل نشده، تصمیم دارد رکن اصلی اصول دین را که در مورد امامت است، دچار شبهه نماید. مسئله امامت بعد از توحید و نبوت، مهم‌ترین مسئله در دین اسلام است (طوسی، ۱۳۵۱، ص ۵۰). القفاری در جلد دوم و در باب دوم در مورد عصمت امامان و ایجاد شبهه صحبت کرده و مطالب را به گونه‌ای بیان نموده است که شیعه مرتبه امامان را بالاتر از انبیا و حتی خاتم پیامبران حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم قرار می‌دهد. همچنین آن‌گونه سخن رانده است که گویی علم امامان از طریق وحی انجام شده و هر زمان امامان خواسته‌اند، با خداوند صحبت کرده و وحی تحت اختیار امامان است. همچنین کوشیده است بگوید علمی که نزد شیعیان است، بیشتر بوده؛ زیرا خداوند پس از حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم علم بیشتری در اختیار

حکمت و فلسفه اسلامی پاسخ به طرح شبهات ناصر القفاری به امامت و علم ائمه از طریق الهام و وحی ۳۳

امامان قرار داده و دیگر مسلمانان به این علم دسترسی ندارند. این امر نفاق میان مسلمانان ایجاد می‌کند. همچنین القفاری سعی در این دارد عصمت امامان که ریشه در علم آنها دارد را زیر سؤال ببرد؛ زیرا پیامبر ﷺ و امام معصوم ﷺ مصون از خطایند و آنان نه تنها رغبتی به انجام گناه ندارند بلکه از گناه نفرت دارند. مطابق آیه ۳۳ سوره احزاب (آیه تطهیر)، پیامبر اکرم ﷺ و اهل بیت ﷺ دارای عصمت‌اند. در این بخش به هریک از این شبهات پاسخ داده می‌شود.

شبهه القفاری: علم ائمه بر دو نوع است: علم حادث که از راه الهام و امثال آن محقق می‌گردد و علم مستودع که آن را از رسول خدا ﷺ به ارث برده و شیعه این دو علم را جزء سنت نبوی به‌شمار می‌آورد. پاسخ به این شبهه القفاری بدین شرح است:

در مورد علم ائمه ﷺ باید گفت بیشتر علم آنها از طریق قرآن می‌باشد. قرآن کتابی جامع است که همه علوم مورد نیاز مردم، کلیات و ریشه‌های همه علوم در این کتاب آسمانی نهاده شده و هرکس به مقدار استعداد و توانش می‌تواند از آن بهره‌گیرد. همچنین علم از طریق مورثی که از خاتم انبیا به حضرت علی ﷺ گفته شده، به بقیه امامان به ارث رسیده است. البته علم امامان معصوم ﷺ حضوری و لدنی نیز بوده است. علم ائمه ﷺ را می‌توان از دو طریق نقلی و عقلی اثبات کرد، اما در پژوهش حاضر ضمن اشاره مختصر به روش عقلی، بیشتر به بحث نقلی (یعنی آیات و روایات) می‌پردازیم:

الف) از راه نقل: روایات متواتری هست که در جوامع حدیث شیعه مانند کتاب اصول کافی، بصائر الدرجات، کتب شیخ صدوق، کتاب بحار الأنوار و... جمع‌آوری شده است. به‌موجب این روایات که به حد و حصر نمی‌آید، امام ﷺ از راه موهبت الهی - نه از راه اکتساب - به همه چیز واقف و از همه چیز آگاه است و هرچه را بخواهد، به اذن خدا، به لدنی توجهی می‌داند. البته در قرآن کریم آیاتی داریم که علم غیب را مخصوص ذات خدای متعال و منحصر در ساحت مقدس او قرار می‌دهد، ولی استثنایی که در آیه ۲۶ و ۲۷ سوره جن: «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يَطْهَرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا* إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ» وجود دارد، نشان می‌دهد اختصاص علم غیب به خدای متعال بدین معناست که غیب را مستقلاً و از پیش خود (بالذات) کسی جز خدای نداند، اما ممکن است پیامبران پسندیده، به تعلیم خدایی بدانند و چه بسا پسندیدگان دیگر نیز به تعلیم پیامبران، آن را بدانند؛ چنان‌که در بسیاری از این روایات وارد است که پیامبر و نیز هر امامی در آخرین لحظات زندگی خود علم امامت را به امام پس از خود می‌سپارد.

ب) از راه عقل: براهینی هست که به موجب آنها امام علیه السلام برحسب رتبه و مقام خود نزد پروردگار برای وی قابل درک است (طباطبایی، ۱۳۷۱، ص ۲۰).

در اصول کافی در مورد علم امامان صحبت‌های گوناگونی مطرح شده است. امام صادق علیه السلام فرمود: خدای تبارک و تعالی را دو گونه علم است: ۱. علمی که ملائکه و پیامبران و رسولانش را به آن آگاه ساخته؛ پس آنچه ملائکه و رسولان و پیامبرانش را به آن آگاه ساخته، ما هم می‌دانیم؛ ۲. علمی که به خودش اختصاص داده و هرگاه در موضوعی از آن علم بدأ حاصل شود، ما را آگاه سازد و بر امامان پیش از ما نیز عرضه شود (کلینی، ۱۴۱۹، ج ۱، ص ۳۷۶).

همچنین فرمود: خدای عزوجل را دو گونه علم است: ۱. علمی که نزد خود اوست و هیچ کس از مخلوقش را از آن آگاه نساخته است؛ ۲. علمی که به سوی ملائکه و رسولانش افکنده، آنچه به سوی ملائکه و رسولانش افکنده، به ما رسیده است (کلینی، ۱۴۱۹، ج ۱، ص ۲۵۵).

ریس گوید: شنیدم امام باقر علیه السلام می فرمود: خدای عزوجل را دو گونه علم است: ۱. علم بذل شده؛ ۲. علم نگهداری شده، اما نسبت به علم بذل شده، هرچه ملائکه و رسولان دانند، ما هم می‌دانیم و اما علم نگهداری شده آن است که نزد خدای در اصل کتاب (لوح محفوظ) است و چون از آن درآید، نفوذ کند. همچنین فرمود خدای عزوجل را دو گونه علم است: ۱. علمی که جز خود او نداند؛ ۲. علمی که به ملائکه و رسولانش آموخته است. آنچه بملائکه و رسولانش علیهم السلام آموخته است، ما می‌دانیم (کلینی، ۱۴۱۹، ج ۱، ص ۳۷۶).

در مورد علم مستودع نیز باید گفت اگر منظور ناصر القفاری، به فرقه‌هایی مانند اسماعیلیه و کسایی و... مربوط باشد و به مهدویت بازگردد، مورد بحث این مقاله نیست.

شبهه القفاری: القفاری بیان می‌کند: علم ائمه از طریق الهام و وحی حاصل می‌گردد. علم ائمه - البته از منظر شیعه - از طریق الهام محقق گردیده و حقیقت آن طبق گفتاری که صاحب کافی به نقل از ائمه خویش آورده: «تابش در قلوب» یا در روایت دیگری: «تجلی در قلوب» است، در این عبارات بر این موضوع تصریح شده که علم امامان بر اساس الهام است؛ چرا که می‌گوید: «و اما تابش در قلوب همان الهام است» یعنی علم در قلب امام تجلی می‌یابد؛ به شکلی که در آن تصور خطا و اشتباهی نمی‌رود (همان، ص ۲۴۶)؛ زیرا امام از هر گناه و خطایی معصوم است. الهام نزد شیعه تنها وسیله برای حصول علم امام نیست، چنان‌که عالم شیعی معاصر که اندکی قبل، سخن او را نقل

کردیم یا صاحب کتاب کافی کوشیده‌اند این معنا را برداشت کنند؛ مثلاً صاحب کافی می‌کوشد در برخی روایات بر این موضوع تأکید ورزد که از ویژگی‌های علوم ائمه این است که از قبیل فروکردن در گوش‌ها که از سوی پادشاهان و حکم فرمایان صورت می‌گیرد، نیست، بلکه تفاوت این نوع فهماندن با الهام این است که ورود به قلب‌ها از راه الهام صورت می‌پذیرد، اما در گوش فروکردن به امر پادشاهان صورت می‌گیرد و... همچنین در روایت دیگری درباره انواع وحی که بر امام نازل می‌گردد، نقل می‌کند که [امام] جعفر [ع] می‌گوید: برخی از ما بر دلش خطور می‌شود و برخی به دل او الهام می‌گردد و با برخی صحبت می‌کنند و فرمود: بعضی از ما با چشم خود مشاهده می‌کنند و فرمود: برخی به دلش خطور می‌کند، برخی مانند صدای زنجیری که در طشتی به حرکت درآید، می‌شنوند و برای برخی از ما به صورتی بزرگ‌تر از جبرئیل و میکائیل می‌آیند. گویا شیعیان با مقامی که برای امامان‌شان قائل شده‌اند، آنها را از رسول خدا ﷺ نیز بالاتر برده‌اند؛ مقامی که حتی جبرئیل نیز نمی‌تواند بدان نایل گردد (همان، ص ۲۷۳).

پاسخ به این شبه القفاری در مورد شیوه وحی به امامان، بدین شرح است:

القفاری برای علم امامان از طریق وحی به کتاب اصول کافی اشاره دارد و این مطالب را از این کتاب نقل کرده است. در کتاب اصول کافی (صفحات ۲۴۶ و ۲۷۳) در مورد طبقات میان پیامبران، رسولان و ائمه آمده که از امام صادق روایت شده است. در این روایت قید شده که امام صادق فرمود: پیامبران و رسولان چهار طبقه‌اند: ۱. پیامبری که تنها برای خودش پیامبر است و به دیگری تجاوز نمی‌کند؛ «و خدا به وسیله‌ای وظایف شخصی او را به او می‌فهماند»؛ ۲. پیامبری که در خواب می‌بیند و آواز هاتف را می‌شنود، ولی خود او را در بیداری نمی‌بیند و بر هیچ کس مبعوث نیست و خود او امام و پیشوایی دارد. چنانچه ابراهیم بر لوط امام بود؛ ۳. پیامبری که در خواب می‌بیند و صدا را می‌شنود و فرشته را می‌بیند و به سوی گروهی کم یا زیاد مبعوث است؛ مانند یونس. خدا به او می‌فرماید: «ما او را به سوی صد هزار نفر، بلکه بیشتر فرستادیم» (صافات: ۱۴۷). امام فرمود: مقدار بیشتر سی هزار بود و یونس را پیشوایی بود که جناب موسی باشد و او شریعت موسی را ترویج می‌کرد؛ ۴. پیامبری که در خواب می‌بیند و صدا را می‌شنود و در بیداری می‌بیند، او امام است؛ مانند پیامبران اولوالعزم. ابراهیم مدتی پیامبر بود و امام نبود تا خدا فرمود: «من تو را امام مردم قرار دادم، ابراهیم گفت از فرزندان من هم؟»، خدا فرمود: «پیمان من به ستمکاران نرسد» (بقره: ۱۲۴) و کسی

که غیر خدا یا بتی را پرستیده، امام نگردد (کلینی، ۱۴۱۹، ج ۱، ص ۲۴۶). آنچه در کتاب کافی در این بخش از امام صادق علیه السلام در مورد پیامبران خدا است و منظور امام شیعیان و دوازده امام نیست، بلکه مقصود پیامبران اولوالعزم مانند ابراهیم علیه السلام می باشد. امام صادق علیه السلام می فرمود. خدای تبارک و تعالی ابراهیم را بنده خود گرفت پیش از آنکه پیامبرش نماید و او را پیامبری برگزید پیش از آنکه رسولش کند و رسول خود ساخت پیش از آنکه خلیش گرداند و خلیش گرفت پیش از آنکه امامش قرار دهد؛ پس چون همه این مقامات را برایش گرد آورد فرمود، «همانا من ترا امام مردم قرار دادم» چون این مرتبت در چشم ابراهیم بزرگ جلوه نمود، عرض کرد «از فرزندان من هم» خدا فرمود. «ایمان من بستمکاران نرسد» شخص کم خرد امام شخص پرهیزکار نگردد (و ستمگر از نظر خدا کم خرد است و ممکن نیست که او پیشوای امتی گردد که در میان ایشان مردم پرهیزکار باشد (همان، ص ۲۴۷)).

در این روایت نیز تأیید می شود که منظور روایات از امام صادق علیه السلام در این کتاب مربوط به نبی خدا ابراهیم علیه السلام است.

در مورد آنچه از امام صادق در مورد وحی بیان شده است و سپس القفاری بیان می کند که «گویا شیعیان با مقامی که برای امامانشان قائل شده اند آنها را از رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بالاتر برده اند». باید بیان نمود در اصول کافی آمده است: ابوبصیر گوید بامام صادق علیه السلام سخن «همانا توئی بیم دهنده و برای هر گروهی رهبر هست» را عرض کردم، فرمود: بیم دهنده رسول خدا صلی الله علیه و آله است و رهبر علی است (کلینی، ۱۴۱۹، ج ۱، ص ۱۹۱).

امام صادق علیه السلام در این روایات به صراحت بیان می کند که پیامبر و بیم دهنده خاتم پیامبران محمد رسول صلی الله علیه و آله است و سپس بعد از آن امام علی است. هرگز امامان ادعا نداشته اند که مقام آنها از پیامبران بالاتر است. در حدیث دیگر از امام صادق در باب امامان علیهم السلام حافظان امر خدا و خزانه دار علم او به صراحت بیان می شود: «امام صادق علیه السلام می فرمود: ما ولی امر (امامت و خلافت) خدا و گنجینه علم خدا و صندوق وحی خدا هستیم» همچنین بیان می کند امام باقر علیه السلام فرمود: «بخدا که ما خزانه دار خدائیم در آسمان و زمینش، نه آنکه خزانه دار طلا یا نقره باشیم، بلکه خزانه دار علمش هستیم». در حدیث دیگر بیان می کند: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدای تبارک و تعالی فرماید، حجت من بر اشیاء امت تو کامل و تمامست، آنهایی که ولایت علی و اوصیاء بعد از تو را ترک گفتند؛ زیرا روش و رفتار تو

و پیامبران پیش از تو در ایشان موجود است و بعلاوه ایشان خزانه دار علم من بعد از تو می باشند، سپس پیامبر ﷺ فرمود: همانا جبرئیل نام ایشان و نام پدرانشان را بمن خبر داد. توضیح کسانی که رهبرانی چون علی و اولادش دارند که رفتار و گفتار آنها همان رفتار و گفتار پیامبر است و هرچه از آنها بپرسند مانند پیامبر جواب گویند، خدا تمام اسباب نجات و هدایت را بر ایشان آماده کرده است، اگر این مردم چنین امامان و رهبرانی را رها کنند و در خانه دیگران روند، شقی ترین مردمند؛ زیرا خدا حجت را برایشان تمام کرده و برای آنها جای غذری باقی نگذاشته است» (همان، ص ۲۷۳).

در نهایت در اصول کافی وحی به پیامبران و امامان را اینگونه بیان نموده است با استناد به برخی از آیات، تکلیف و وحی الهی بر انبیاء را به سه صورت تبیین کرده اند:

- ۱ - گفتار رسول خدا که هیچ واسطه ای میان او و انسان نباشد.
- ۲ - گفتاری که از پشت پرده حجاب شنیده شود؛ مانند شجره طور که حضرت موسی ﷺ سخن خدا را می شنید ولی از ناحیه آن.

۳ - گفتار الهی که ملک یا فرشته ای آن را حمل نموده و به بشر برساند و در این صورت، سخن فرشته وحی شنیده می شود که سخن خدا را حکایت می نماید. قرآن کریم از این طریق بر پیامبر اکرم ﷺ نازل شد؛ یعنی وحی از طریق تکلیف و گفت و گو بوده است. آیه «وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكَلِمَهُ اللَّهُ إِلَّا وُحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بآذُنِهِ مَا يَشَاءُ» (شوری: ۲۵) دقیقاً این سه صورت را بیان می کند. البته از مشتقات کلمه وحی در آیات دیگر، همین معنا استفاده می شود که نزول وحی بر آخرین رسول الهی - دست کم در نزول قرآن بر قلب نورانی ایشان - از قسم سوم بوده که با سایر انبیای اولوالعزم تفاوت داشته است. این مطلب از برخی روایات وارده استفاده می شود؛ از جمله: حسن بن عباس معروفی برای امام رضا ﷺ نوشت: فدایت شوم! قربانت گردم، بفرماید، چه فرقیست بین رسول و نبی و امام؟ حضرت نوشت - یا شفاها فرمود فرق میان رسول و نبی و امام اینست که رسول جبرئیل بر او نازل شود و او را به بیند و سخنش را بشنود و بر او وحی نازل شود (کند) و گاهی باشد که در خواب بیند مانند خواب دیدن ابراهیم (دستور سر بردن پسرش را) و نبی گاهی سخن جبرئیل را می شنود و گاهی شخص او را می بیند و سخنش را نمی شنود و امام آنست که سخن را شنود و شخص را نبیند (کلینی، ۱۴۱۹، ج ۱، ص ۲۴۹).

بنابراین همان طور که امام رضا ﷺ بیان نموده علم غیب امامان از نوع افاضی می باشد.

شبهه القفاری: آنچه القفاری بیان می‌کند که «ابو بصیر گوید: از امام صادق علیه السلام درباره قول خداوند متعال که می‌فرماید: «و همچنین روحی از امر خود را به سویت وحی کردیم. تو نمی‌دانستی کتاب و ایمان چیست؟» سؤال کردم. حضرت فرمود: آن مخلوقی است از مخلوقات خدای عزّوجلّ، بزرگتر از جبرئیل و میکائیل، که همراه پیامبر صلی الله علیه و آله است، به او خبر می‌دهد و رهبریش می‌کند و همراه امامان پس از وی هم می‌باشد. به خوبی معلوم است که مراد از روح در این آیه، قرآن کریم است چنان که در این آیه مراد قرآن می‌باشد و لفظ «أَوْحَيْنَا» بر آن دلالت کرده و خداوند سبحان به سبب توقف حیات حقیقی بر هدایت بخشی، او نام روح بر او نهاده است (همان، ص ۲۷۳). گویا این ادعاها درباره وحی شدن به امام از نظر شیخ مفید غایب مانده و یا این که این روایات بعدها ساخته شده است؛ چراکه شیخ مفید را می‌بینیم که به وجود اتفاق و اجماع بر این مطلب «که هرکس گمان ببرد که بعد از پیامبر ما بر کسی وحی نازل می‌شده مرتکب خطای فاحش شده و کافر شده» (شیخ مفید، ۱۴۱۴ق، ص ۳۹). اعتراف نموده و یا این که این سخن را نیز از روی تقیه بیان نموده است. از این جاست که می‌گوییم شیعه معتقد است که به امام الهام شده و صدای ملائکه را شنیده و در خواب و بیدار، در منزل و مجلس او حاضر می‌شده و یا کسی بزرگتر از جبرئیل به سراغ او آمده و به او خبر می‌داده و به او یاری می‌رسانده و باز هم کار به همین جا ختم نشده».

پاسخ به این شبهه القفاری، بدین شرح می‌باشد:

در اصول کافی جلد دوم در مورد این موضوع صحبت شده است:

ابوبصیر گوید: از امام صادق علیه السلام قول خدایتعالی «و همچنین روحی از امر خود را به سویت وحی کردیم، تو نمیدانستی کتاب و ایمان چیست؟ (شوری: ۵۲)» را پرسیدم. فرمود: آن مخلوقیست از مخلوقات خدای عزّوجلّ، بزرگتر از جبرئیل و میکائیل، که همراه پیامبر صلی الله علیه و آله است، به او خبر می‌دهد و رهبریش می‌کند و همراه امامان پس از وی هم می‌باشد (کلینی، ۱۴۱۹، ج ۲، ص ۱۷).

در تحلیل این روایت که ابوبصیر از امام صادق روایت کرده است: بیشتر اشاره به آیه ۵۲ سوری شوری دارد. در این آیه وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ؛ و همین گونه ما روح (و فرشته بزرگ) خود را به فرمان خویش (برای وحی) به تو فرستادیم، تو از آن پیش که وحی بر تو رسد نه دانستی کتاب (خدا) چیست و نه فهم کردی که راه ایمان و شرع کدام است و لیکن ما آن (کتاب

و شرع) را نور (وحی و معرفت) گردانیدیم که هرکس از بندگان خود را بخواهیم به آن نور هدایت می‌کنیم و اینک تو (که به نور وحی ما هدایت یافتی خلق را) به راه راست هدایت خواهی کرد. همنظور که آیه فوق نشان می‌دهد و در اصول کافی به آن اشاره شده است، این آیه برای نزول وحی به پیامبر ﷺ برای تکریم و معجزه الهی آن قرآن کریم است. منظور از «روح» در اینجا قرآن مجید است که مایه حیات دلها و زندگی جانهاست. در دنباله آیه می‌افزاید: «تو پیش از این از کتاب و ایمان آگاه نبودی، ولی ما آن را نوری قرار دادیم که به وسیله آن هرکس از بندگان خویش را بخواهیم هدایت می‌کنیم» (ما كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَ لَا الْإِيمَانُ وَ لَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا). این لطف خدا بود که شامل حال تو شد، و این وحی آسمانی بر تو نازل گشت و ایمان به تمام محتوای آن پیدا کردی.

انبیا بر این باورند که معلمی دارند و کسی آن مفاهیم و آیات را بر آنان القا نموده است. در قرآن کریم به صراحت به وجود معلم برای پیامبران اشاره شده است علمه شدید القوی (نجم: ۵). «آن را [فرشته] شدید القوی به او فرا آموخت». و در آیه دیگری می‌فرماید: و علمک ما لم تکن تعلم (نساء: ۱۱۳). و چیزی (از شرائع و احکام) را به تو آموخته است که نمیتوانستی (جز در پرتو وحی) آن را بیاموزی و بدانی؛ بنابراین نزول قرآن با واسطه صورت گرفته است: پیامبران وجود واسطه را در میان خود و خداوند درک می‌کردند و احساس مینمودند. در قرآن کریم گاهی این واسطه به «روح الامین» یا «روح القدس» و یا «جبرئیل» یاد شده است. نزل روح الامین (شعراء: ۱۹۳). قل نزله روح القدس من ربك بالحق (نحل: ۱۰۲). گو آن را روح القدس از طرف پروردگارت به حق فرود آورده است.

در ادامه به دلیل اینکه حضرت محمد ﷺ در روز عید غدیر امیر المومنین علی ﷺ جانشین و رهبر جامعه اسلام معرفی کرده است و اوست که ادامه راه خاتم انبیاء است. به دلیل است که در اصول کافی اینگونه آمده است. در این اینجا می‌توان به آیه اکمال «الْيَوْمَ بَيَّنَّسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ... الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا» (مائده: ۶۷). این آیه بعد از انتصاب علی ﷺ به امامت توسط پیامبر اکرم ﷺ در روز غدیر خم نازل شده است و دلالت صریح بر مسئله امامت دارد. مخصوصاً ذیل آیه که از یأس و ناامیدی کفار سخن به میان آمده و هیچ مسئله فرعی نمی‌تواند چنین موجب یأس و ناامیدی کفار از دین اسلام شود. همچنین می‌توان به مراجعه به کلمات پیامبر ﷺ در مورد اهل بیت ﷺ سفارشات فراوانی را مشاهده می‌کنیم که به وضوح بر امامت و

ولایت آنها دلالت دارند؛ هم چون حدیث اثنا عشر، حدیث ثقلین ۲، حدیث سفینه ۳ و حدیث غدیر ۴. مسئله امامت به کلی در قرآن بیان نشده، پاسخ این است که با مراجعه به قرآن کریم مشاهده می‌کنیم که این موضوع با صراحت بیان شده است؛ به عنوان نمونه به آیه‌ای که شأن نزول آن مورد قبول شیعه و اهل سنت است، اشاره می‌شود:

آیه ولایت «إِنَّمَا وَلِيُّمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» (مائده: ۵۵). علاوه بر مفسرین شیعه، مفسرین بزرگ اهل سنت هم چون قرطبی (قرطبی، ۱۴۰۶ق، ج ۶، ص ۲۲۱ / ابن کثیر، ۱۴۱۹، ج ۲، ص ۷۱)، و طبرسی (طبرسی، ۱۳۳۸، ج ۶، ص ۱۸۶) گفته‌اند مراد از (الَّذِينَ آمَنُوا) در این آیه، علی علیه السلام است.

آیه تبلیغ «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ» (مائده: ۶۷). در منابع فریقین وارد شده که این آیه در شأن حضرت علی علیه السلام نازل شده است (ابن ابی حاتم، [بی تا]، ج ۴، ص ۱۷۲ / سیوطی، [بی تا]، ج ۳، ص ۱۱۷). هم چنین از ذیل آیه فهمیده می‌شود که مسئله بسیار مهمی مطرح بوده است؛ چرا که خداوند می‌فرماید: اگر این پیام را به مردم ابلاغ نکنی، رسالت و پیام خدا را نرسانده‌ای و اگر امامت فرعی از فروع دین بود، از چنین جایگاه و اهمیتی برخوردار نبود که بدون تبلیغ آن، رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ناقص بماند.

در ادامه در کتاب اصول کافی روایات دیگری بیان شده است:

ابو حمزه گوید: از امام صادق علیه السلام راجع به علم امام پرسیدم، که آیا امام آن علم را از دهان رجال علم فرا می‌گیرد یا آنکه نزد شما کتابیست که آنرا می‌خوانید و فرا می‌گیرید؟ فرمود: این مطلب از آنچه تو گفتی بزرگتر و استوارتر است، مگر نشنیده‌ای قول خدای عزوجل را: «و همچنین روحی از امر خود به تو وحی کردیم، و تو نمی‌دانستی که کتاب و ایمان چیست» (شوری، ۵۲). سپس فرمود: اصحاب شما درباره این آیه چه می‌گویند؟ آیا اقرار دارند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در حالی بود که کتاب و ایمان نمی‌دانست؟ عرض کردم: قربانت گردم، نمی‌دانم چه می‌گویند فرمود: آری در حالی بسر می‌برد که

۱. «سیکون بعدی اثنا عشر أميراً... كلهم من قريش» (صحيح بخارى، ج ۹، ص ۱۰۱ / فاضل هندی، ج ۱، ص ۳۸۰).

۲. «إني تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي أهل بيتي» (صديق، مجلس ۶۴، ح ۱۵، ص ۳۳۸ / صحيح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۷۳).

۳. «مثل أهل بيتي كمثل سفينة نوح...» (بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۴۰۸ / حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۱۵۱).

۴. «من كنت مولاه فهذا علي مولاه» (اصول کافی، ج ۸، ص ۲۷ / سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۳۲).

حکمت و فلسفه اسلامی پاسخ به طرح شبهات ناصر القفاری به امامت و علم ائمه از طریق الهام و وحی ۴۱

نمی‌دانست کتاب و ایمان چیست، تا آنکه خدای تعالی روحی را که در کتابش ذکر می‌کند مبعوث کرد، و چون آنرا به‌سوی او وحی فرمود: بسبب آن علم و فهم آموخت، و آن همان روحست که خدای تعالی به هر که خواهد عطا کند، و چون آنرا به بنده‌ئی عطا فرماید، به او فهم آموزد (کلینی، ۱۴۱۹، ج ۲، ص ۱۹).

خداوند به هر که بخواهد علم و فهم عطا می‌نماید و این امر حتماً شامل امامان علیهم‌السلام که دارای عصمت و طهارت هستند و بعد از حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هدایت و رهبری مسلمانان را به عهده دارند را شامل می‌شود؛ بنابراین خداوند می‌تواند به آنها الهام نماید.

همچنین در ادامه شبه‌ای که القفاری می‌گوید «شیخ مفید را می‌بینیم که به‌وجود اتفاق و اجماع بر این مطلب «که هرکس گمان ببرد که بعد از پیامبر ما بر کسی وحی نازل می‌شده مرتکب خطای فاحش شده و کافر شده» (شیخ مفید، ۱۴۱۴ق، ص ۳۹). اعتراف نموده و یا این که این سخن را نیز از روی تقیه بیان نموده است. از این جاست که می‌گوییم شیعه معتقد است که به امام الهام شده و صدای ملائکه را شنیده و در خواب و بیدار، در منزل و مجلس او حاضر می‌شده و یا کسی بزرگتر از جبرئیل به سراغ او آمده و به او خبر می‌داده و به او یاری می‌رسانده و باز هم کار به همین جا ختم نشده»

باید بیان نمود که اگر در این روایات بر اساس شرایط زمانی و مکانی تقیه هم انجام شده باشد. حکم تقیه، یکی از احکامی است که از دیرباز تا کنون جهت حفظ جان، مال و آبروی ابنای بشر مورد توجه بوده و عمل به آن در مواقع لزوم، اختصاص به شریعت یا مذهب خاصی نداشته و عقلای عالم در زمانهای مختلف حتی قبل از اسلام، هنگام گرفتاری به آن عمل می‌کردند. شیعیان نیز از این قاعده مستثنا نبوده و جهت حفظ مال، جان و آبروی خود از شر دشمنان و مخالفان در طول تاریخ پرافراز و نشیب خود مجبور به رعایت تقیه بوده‌اند. تقیه در شیعه و در میان متکلمان امامیه «نهان کردن حق و پوشاندن اعتقاد به آن در برابر مخالفان، به منظور اجتناب از ضرر دینی یا دنیایی بوده است» که این امر مورد قبول اهل سنت نیز می‌باشد. در اهل سنت نیز سرخسی از فقهای مشهور حنفی می‌گوید: «تقیه نگهداری نفس از شر عقوبت نسبت به آن چیزی است که انسان آن را اظهار داشته یا کتمان می‌کند» (سرخسی، ۱۱۱۱، ج ۲۱، ص ۱۱). همچنین، ابن حجر عسقلانی تقیه را «پرهیز کردن از اظهار آنچه در نفس است برای دیگران، اعم از آنکه انسان به آن اعتقاد داشته یا نداشته باشد» توصیف می‌کند (عسقلانی، ۱۱۱۳، ج ۱۲، ص ۱۱۱).

شبهه القفاری: آنچه القفاری بیان می‌کند که «ارواح و اسباب دیگری همچون پنج روح وجود دارد که عبارت‌اند از: روح القدس، روح الإیمان، روح الحیاء، روح القوه و روح الشهوه. این مطلب را صاحب کافی در بابی با این عنوان آورده است «بابی درباره ارواحی که در خدمت ائمه علیهم‌السلام می‌باشند (کلینی، ۱۴۱۹، ج ۱، ص ۲۷۱)».

پاسخ به این شبهه القفاری، بدین شرح می‌باشد:

در اصول کافی جلد دوم در مورد ارواح آمده است: «جابر جعفی گوید: امام صادق علیه‌السلام فرمود: ای جابر! همانا خدای - تبارک و تعالی - مخلوق را سه دسته آفرید؛ چنانچه فرماید: «و شما سه دسته جفت هم باشید: دست راستیها و چه دست راستیها؟! (چگونه در نعمت‌های بهشت می‌خرامند) و دست چپ‌ها، چه دست چپ‌ها؟! (چگونه در عقوبات دوزخ گرفتارند) و پیشی گرفتگان که پیشی گرفته‌اند تنها ایشان مقربانند (واقعه: ۱-۱۱) پیشی گرفتگان همان رسولان خدا و مخصوصین درگاه او از میان مخلوق می‌باشند. که خدا در ایشان پنج روح قرار داده است: ۱ - ایشان را بروح القدس مؤید ساخت و به‌وسیله آن همه‌چیز را بدانند و بشناسند. ۲ - ایشان را با روح ایمان مؤید ساخت و با آن از خدای عزوجل بترسند ۳ - آنها را بروح قوه مؤید ساخت و با آن بر اطاعت خدا توانائی یافتند ۴ - آنها را بروح شهوت (میل و اشتها) مؤید ساخت و با آن اطاعت خدا را خواستند و از نافرمانیش کراهت یافتند ۵ - در ایشان روح حرکت نهاد که همه مردم با آن رفت و آمد کنند. و در مؤمنین دست راستی‌ها روح ایمان نهاد که با آن از خدا بترسند و در ایشان روح قوه نهاد و با آن بر اطاعت خدا توانائی یافتند، و در ایشان روح شهوت نهاد و با آن خواهان اطاعت خدا گشتند و در ایشان روح حرکت نهاد که مردم با آن روح رفت و آمد کنند.

شرح: کلمه روح در این حدیث شریف بمعنی قوه و نیروئی است باطنی و معنوی که منشأ و مبدأ آثاریست که امام علیه‌السلام بیان می‌کند؛ زیرا رفت و آمد انسان و ترس او از خدا و شناختن و دانستن چیزها آثار و اعمالی است که از انسان بروز می‌کند و این آثار ناچار باید مبدأ و علت و موجب و محرکی داشته باشند که هستی و قیامشان بآن باشد. کلمه روح در این روایت همان مبدأ و علتی است که سبب پیدایش این آثار گشته است، چه آنکه این ارواح پنج روح جدا و مستقل باشند یا آنکه درجات و مراتب یک روح باشند که همان روح ناطقه انسان و فصل ممیز او از حیوان باشد، ولی ظاهر اینست که هریک روحی جدا هستند و روح القدس و روح ایمان از خارج بکمک انسان می‌رسد و سه روح دیگر

حکمت و فلسفه اسلامی پاسخ به طرح شبهات ناصر القفاری به امامت و علم ائمه از طریق الهام و وحی ۴۳

از درون و داخل او را کمک می‌دهد و هم از این حدیث استفاده می‌شود که روح حرکت، عمومیت دارد و در هر انسانی هست روح القدس مختص برسولان و پیامبر آنست و حتی در مؤمنین دست راستیها هم نیست و تعبیر بدست راستیها از اینجهت است که روز قیامت نامه اعمالشان بدست راستشان داده شود و یا بجهت اینست که اهل میمنت و برکنند، بر خلاف دست چپها (کلینی، ۱۴۱۹، ج ۲، ص ۱۵).

همان‌طور که ملاحظه می‌شود در این باب در مورد پیشی گرفتگان همان رسولان خدا صحبت شده است.

شبهه القفاری: آنچه القفاری بیان می‌کند که «وسایلی که نام آن را «علم حادث» گذارده‌اند برای امام ایجاد می‌گردد (همان، ص ۲۶۴)».

پاسخ به این شبهه القفاری به علم حادث، بدین شرح می‌باشد:

برای پاسخ به شبهه اول توضیحی در مورد محدث داده می‌شود:

در اصول کافی آمده است:

کلمه محدث در روایت ۶۹۹ توضیح داده شد و توضیح کلمه مفهوم در روایت ۷۰۵ می‌آید. محمد بن اسماعیل گوید: شنیدم: حضرت ابوالحسن علیه السلام می‌فرمود: ائمه دانشمندان، راستگویان، فهمیدگان، محدثانند. شرح: علماء (دانشمندان) اشاره بآیه شریفه «هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون» دارد و صادقون (راستگویان) اشاره بآیه شریفه «و کونوا مع الصادقین» دارد که در حدیث ۵۳۱ و ۵۴۷ بائمه علیهم السلام تأویل شد و مفهوم بر وزن مقدم بمعنی فهمیده است و ائمه علیهم السلام را مفهوم گویند؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله تفسیر و تأویل قرآن را بایشان فهمانیده است و محدث چنان که گفتیم برای این است که از غیب بامام حدیث و الهام می‌رسد.

محمد بن مسلم گوید: کلمه محدث نزد امام صادق علیه السلام ذکر شد، حضرت فرمود، محدث کسی است که صدا را بشنود و شخص را نبیند، بحضرت عرض کردم: قربانت گردم. امام از کجا می‌فهمد که آن کلام فرشته است؟ فرمود آرامش و وقاری به او عطا می‌شود که می‌فهمد آن کلام از فرشته است. حمران بن اعین گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: همانا علی علیه السلام محدث بود، حمران گوید: من نزد رفقایم رفتم و گفتم: خبر شگفتی برای شما آورده‌ام، گفتند: چه خبر؟ گفتم از امام باقر علیه السلام شنیدم که می‌فرمود، همانا علی علیه السلام محدث بود. گفتند: تا از او نپرسی کی به او حدیث می‌گوید، کاری نکرده‌ای،

بمن فرمود: فرشته‌ای با او حدیث می‌گوید، عرض کردم: می‌فرمائید: علی پیامبر است، امام با دست این چنین اشاره کرد (یعنی نه) و فرمود: بلکه مانند همدم سلیمان یا همدم موسی یا ذوالقرنین است، مگر بشما خبر نرسیده که خودش فرمود: در میان شما هم مانند او هست (همان، ج ۲، ص ۱۴).

بنابراین علم امامان از نوع حادث است، شکی در آن وجود ندارد که بخواهد ایجاد شبهه نماید. در کل و جمع بندی تمامی مطالب می‌توان بیان نمود که در اصول کافی آمده است:

معاذبن کثیر گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: امر وصیت از آسمان در مکتوبی بر محمد نازل شد، و مکتوب سر به مهر جز راجع به وصیت بر محمد علیه السلام نازل نگشت. جبرئیل عرض کرد: یا محمد؛ این است وصیت تو درباره امتت نزد اهل بیتت، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود ای جبرئیل کدام اهل بیتم؟ گفت: برگزیده خدا از میان ایشان و ذریه او (علی و اولادش علیهم السلام) و این وصیت برای اینست که علی علم نبوت را از تو ارث ببرد، چنانکه ابراهیم بارث داد و میراث این علم برای علی علیه السلام و ذریه تو از پشت او است. آنگاه امام صادق علیه السلام فرمود: آن مکتوب چند مهر داشت، علی علیه السلام مهر اول را گشود و به آنچه در آن بود عمل کرد، سپس حسن علیه السلام مهر دوم را گشود و به آنچه در آن مأمور شده بود عمل کرد؛ زیرا حسن وفات کرد و درگذشت، حسین علیه السلام مهر سوم را گشود، دید در آن نوشته است: «جنگ کن و بکش و کشته میشوی و مردمی را برای شهادت با خود ببر، برای ایشان شهادتی جز همراه تو نیست» او هم عمل کرد و چون خواست در گذرد، پیش از آن، مکتوب را بعلی بن الحسین علیه السلام داد، او مهر چهارم را گشود و دید در آن نوشته است: سکوت کن و چون علم در پرده شده سر بزیر انداز (نسبت بعلمی که پوشیده شده سر بزیر انداز) چون او خواست وفات کند و در گذرد، آنرا بمحمدبن علی داد، او مهر پنجم را گشود، دید در آن نوشته است: «کتاب خدای تعالی را تفسیر کن و پدرت را تصدیق نما (مثل او خاموشی گزین) و ارث امامت را به پسرت بده، و امت را نیکو تربیت کن، و بحق خدای عزوجل قیام کن، و درحال ترس و امنیت حق را بگو و جز از خدا مترس» او هم عمل کرد و سپس آنرا بشخص بعد از خود داد، معاذ گوید: من عرض کردم: قربانت گردم، آنشخص شمائید؟ فرمود: ای معاذ؛ من از چیزی باک ندارم جز اینکه بروی و علیه من روایت کنی (یعنی آری منم، اما این خبر را به مخالفین و دشمنان ما مگو) عرض کردم: من از خدائی که این مقام را از پدرانت بتو رسانیده است، خواستارم که تا پیش از وفات شما؛ مانند آنرا به اولادت عطا کند، فرمود: ای معاذ چنین کرده است، عرض کردم او کیست قربانت گردم؟ فرمود این این شخص خوابیده و با دست خود اشاره بعبد

الصالح (موسی بن جعفر) کرد که خوابیده بود.

امام صادق فرمود: خدای عزوجل پیش از وفات پیامبر، مکتوبی بر او نازل کرد و فرمود: ای محمد! این است وصیت من به سوی نجیبان و برگزیدگان از خاندان تو، پیامبر گفت: این جبرئیل نجیبان کیانند؟ فرمود: علی بن ابیطالب و اولادش، و بر آن مکتوب چند مهر از طلا بود، پیامبر آنرا به امیرالمؤمنین داد و دستور فرمود که یک مهر آنرا بگشاید و آنچه در آنست عمل کند، امیرالمؤمنین یک مهر را گشود و به آن عمل کرد، سپس آن را به پسرش حسن داد، او هم یک مهر را گشود و به آن عمل کرد، سپس او آن را به حسین داد، او یک مهر را گشود و در آن دید نوشته است: با مردمی بطرف شهادت برو، برای آنها شهادتی جز با تو نیست، و خود را به خدای عزوجل بفروش، او هم انجام داد، سپس آن را به علی بن الحسین داد، او نیز یک مهر گشو و دید در آن نوشته است: سر بزیر انداز و خاموشی گزین و در خانهات بنشین، و پروردگارت را عبادت کن تا مرگ فرا رسد، او هم انجام داد سپس آن را به پسرش محمد بن علی داد، او یک مهر را گشود، دید نوشته است: مردم را حدیث گو و فتوی ده و جز از خدای عزوجل مترس: هیچ کس علیه تو راهی نیابد، او هم عمل کرد و سپس آن را به پسرش جعفر داد، او هم یک مهر گشود، دید در آن نوشته است، مردم را حدیث گو و فتوی ده و علوم اهل بیت خود را منتشر کن و پدران نیکو کارت را تصدیق نما و جز از خدای عزوجل مترس که تو در پناه و امانی، او هم عمل کرد و سپس آن را به پسرش موسی داد (یعنی من هم عمل کردم و سپس آنرا بپسرم موسی خواهم داد، راوی عبارت را تغییر داده است) و همچنین موسی به امام بعد از خود می دهد و تا قیام حضرت مهدی اینچنین است.

حمران به امام باقر عرض کرد: قربانت گردم بمن خبر دهید که موضوع نهضت علی و حسن و حسین و قیام ایشان برای دین خدای عزوجل و مصیبت هائی که دیدند، از کشته شدن بدست طغیانگران و پیروزی آنها بر ایشان تا آنجا که کشته شدند و مغلوب گشتند چگونه بود؟ امام باقر فرمود: ای حمران: خدای تبارک و تعالی آن مصیبات را بر ایشان مقدر کرد و حکم فرمود و امضاء نمود و حتمی ساخت، و سپس اجرا کرد (پس همه آن مصیبات با علم و اجازه خدا بوده) و علی و حسن و حسین از روی بصیرت و دانشی که قبلا از رسول خدا دریافته بودند قیام کردند، و هرکس از ما خانواده هم که خاموشی گزیند از روی علم است (همان، ص ۳۱).

برید گوید: از امام باقر و صادق درباره قول خدای عزوجل «هیچ نبی و رسول و محدثی پیش از

تو نفرستادیم» (که در حدیث او بیان شد) پرسیدم و گفتم فدایت کردم قرائت ما این چنین نیست (یعنی کلمه محدث ندارد) بفرمائید: رسول و نبی و محدث چیست؟ فرمود: رسول کسیست که فرشته بر او نمایان شود و با او سخن گوید و نبی آنستکه در خواب بیند و گاهی نبوت و رسالت در یک شخص جمع شود و محدث کسی است که صدا را شنود و صورت را نبیند. عرض کردم اصلحک الله از چه راه بداند آنچه در خواب دیده حق است و از جانب فرشته باشد؟ فرمود توفیق یابد که آن را بفهمد. خدا با فرستادن قرآن شما بکتب آسمانی پایان داد و با فرستادن پیامبر شما به پیامبران (پس دانستن علامات نبوت و رسالت برای شما لزومی ندارد). توضیح مجلسی^۱ گوید فرق بین نبی و امام و استنباطش از این اخبار مشکل است و نیز جمع بین تمام اخبار که بیشتر آنها را در کتاب بحار آورده‌ایم در نهایت اشکالست.

احول گوید از امام باقر^ع در باره رسول و نبی و محدث پرسیدم، فرمود رسول کسی است که جبرئیل پیشش آید و او را ببیند و با او سخن گوید، این است رسول و اما نبی آنستکه در خواب بیند مانند خواب دیدن ابراهیم (فرمان سر بردن پسرش را) و مانند آنچه رسول خدا^ص پیش از آمدن وحی از اسباب و علائم نبوت می‌دید تا آنکه جبرئیل رسالت را برای او از جانب خدا آورد و محمد^ص هنگامی که نبوت برایش فراهم گشت و رسالت از جانب خدا برای او آمد، جبرئیل برایش پیغام می‌آورد و شفاهاً با او سخن می‌گفت، بعضی از انبیاء نبوت برایش جمع شود و در خواب بیند و روح القدس نزدش آید و با او سخن گوید و بازگو نماید، بدون آنکه در بیداری به بیند و اما محدث آنستکه خبر داده شود، صدا را شنود ولی نه مشاهده کند و نه در خواب بیند (همان، ج ۱، ص ۲۴۹).

تمام آنچه که از اصول کافی بیان نموده‌ایم، بیان می‌کند که امامان یا ائمه وارثان پیامبر و ادامه‌دهنده راه پیامبر^ص هستند و علم خود را از طریق قرآن، احادیث و سخنان پیامبر به ارث برده‌اند و همچنین در کنار این عوامل، به دلیل اینکه دارای عصمت هستند، یک نوع دریافت علم آنها به شکل افاضی است؛ بنابراین به آنها باتوجه به شرایط به آنها الهام شده است. همچنین باید تأکید نمود که هرگز امامان^ع ادعا این را نداشته‌اند که علم آنها برتر از پیامبران^ص است و مقام آنها بالاتر می‌باشد. یکی از اهداف ناصر القفاری همین است که بیان نماید که ائمه خود را برتر از پیامبران دانسته و به کتاب اصول کافی استناد می‌کند که یکی از کتب مهم نزد شیعه است که گویی در این کتاب بدین گونه مقام ائمه را بالا برده است.

۳. تحلیل کلی در مورد علم ائمه

آن چه در بحث امامت مورد نظر شیعه است، امام به معنای خلیفه و جانشین رسول خدا ﷺ است که با او در تمام وظایف و مسئولیت‌های الهی غیر از تلقی و دریافت وحی، مشترک است. امامت در اصطلاح شیعه، عبارت از یک منصب عام الهی و خدادادی است. امامت اساس اسلام بارور و شاخه بلند آن است (حسینی، ۱۳۸۰، ص ۱). شیعه دوازده امامی بعد از آنکه به حکم قاعده عقلی، لطف وجود و وجوب نصب امام را اثبات کردند، علت غایی و هدف از نصب و تعیین امام را مورد بحث قرار دادند. بدیهی است که بحث از هدف و غایت، مترتب بر بحث وجود امام است. دو نکته در این باب از نظر امامیه بسیار مهم است: یکی آنکه جامعه بشری بدون امام، به سرمنزل سعادت و کمال نخواهد رسید. دو دیگر آنکه امام حافظ شریعت است و شریعت بدون او نماند. در مورد امامت برجسته‌ترین مباحث امامت است. عصمت، در رأس جمیع صفات والای امامت می‌باشد که با وجود عصمت سایر کمالات نیز به تبع آن وجود دارد. به باور شیعه، امام باید معصوم باشد؛ یعنی در اندیشه و گفتار و کردار خطا نداشته باشد (بیات، ۱۳۹۲، ص ۱۳).

ولی از مباحث مهم و افتراقی (اختلاف بین اهل سنت و شیعه) در قلمرو علم ائمه بوده است. مراد از ائمه در این نوشتار امیرالمومنین و یازده فرزند او ﷺ است که شیعه دوازده امامی آنان را به عنوان پیشوایان خود بعد از رسول خدا ﷺ می‌شناسند (هاشمی، ۱۳۹۳، ص ۵). در مورد علم غیب باید بیان نمود که علم غیب اقسامی دارد که عبارت‌اند از: ۱ - محدود، ۲ - نامحدود، ۳ - ذاتی، ۴ - اکتسابی. علم امامان ﷺ از طریق علم غیب دو نوع دیدگاه وجود دارد: الف) نامحدود و نامتناهی پیامبران و امامان ﷺ: بر پایه این دیدگاه پیامبران و امامان ﷺ بدون هیچ محدودیتی از علم غیب برخوردارند. و هر آنچه خداوند کما و کیفاً از علوم غیبی آگاه است، ایشان نیز می‌دانند و تنها تفاوتی که علمشان با علم خداوند دارد، این است که علم خداوند ذاتی و بالاصاله است و علم پیامبر و امام غیرذاتی و بالعرض؛ زیرا خداوند واجب الوجود است و امام ممکن الوجودند. البته باورمندان به این نظر نمی‌خواهند بین خدا و خلق او وحدتی قائل شوند و شریکی برای خداوند قرار دهند، بلکه به جنبه وجوبی ذات حق و امکانی بودن ماسوای حق (حتی پیامبران و امامان) توجه داشته‌اند و ذات واجب را وجود محض می‌دانند. این دیدگاه به نقل از شیخ مفید مورد قبول نوبختان، فیلسوفان صدرایی، عارفان و متکلمان متأخر قرار گرفته است. ب) محدود و متناهی پیامبران و امامان ﷺ:

شمار فراوانی از متکلمان امامیه به‌ویژه در قرون متقدم به محدود بودن علم غیب پیامبران و امامان علیهم‌السلام معتقد شده‌اند. این دیدگاه مورد توجه متکلمان مانند شیخ مفید، مرحوم کراچکی، سیدمرتضی، همو، شیخ طوسی، علامه حلّی، مجلسی و بسیاری از شاگردان ایشان بوده است (پاشایی، ۱۳۹۱، ص ۹۹).

نتیجه

محور همه ایرادات و شبهات ناصر القفاری به علم امامان به دلیل صفات و شئونی است که شیعیان برای امامان خود قائل‌اند. ناصر القفاری در فصل دوم از مهم‌ترین پژوهش خود با عنوان اصول مذهب الشّیعه الامامیه الاثنی عشریه با هدف ابطال درمورد علم امامت از طریق وحی نقدهای گسترده و متنوعی را بیان داشته است. او با طرح بحث‌هایی در باب علم ائمه از طریق وحی صورت می‌گیرد به پرداخت به شبهاتی می‌کند و سخنان خود را به کتاب اصول کافی مستند می‌کند. به‌طور کل القفاری با ایجاد شبهات و بیان مطالبی که به‌صورت کامل نقل نشده است می‌خواهد رکن اصلی اصول دین که درمورد امامت است را دچار شبهه نماید. مسئله امامت بعد از توحید و نبوت، مهم‌ترین مسئله در دین اسلام است. همچنین طوری صحبت نموده است که انگار علم امامان علیهم‌السلام از طریق وحی انجام شده است و هر موقعه که امامان خواسته‌اند، با خداوند صحبت نموده‌اند و وحی تحت اختیار امامان است. همچنین سعی کرده است این را بگوید که علمی که نزد شیعیان است بیشتر بوده زیرا بعد از حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم خداوند علم بیشتری در اختیار امامان قرار داده است و دیگر مسلمانان به این علم دسترسی ندارند و نفاق میان مسلمانان ایجاد نماید. همچنین طوری علم ائمه از طریق وحی انجام شده است، منزلت امامان علیهم‌السلام از پیامبران بیشتر است. ناصر القفاری سعی کرده است این را بگوید که علمی که نزد شیعیان است بیشتر بوده زیرا بعد از حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم خداوند علم بیشتری در اختیار امامان قرار داده است و دیگر مسلمانان به این علم دسترسی ندارند و نفاقی میان مسلمانان ایجاد نماید. القفاری درصدد است که علم امامان از طریق وحی را پوششی برای سست بودن علم غیب معتقد شیعیان جلوه دهد و به احادیثی تمسک جسته است که اهل بیت از ترس بدا از اموری غیبی خبر نمی‌دادند و از سویی ادعای داشتن چنین علمی را می‌کردند. در بررسی‌های انجام شده و تمام شبهات با کتاب اصول کافی تطبیق داده شده است، بعضی کلام القفاری درست از این کتاب نقل شده است که با دلیل استنباط شد که شبه وارده منطقی نیست. یا اینکه جملات را به‌طور کامل آورده نشده است یا منظور از آن سخن در اصول

کافی مبحث دیگری بوده است.

بررسی‌های درمورد علم ائمه می‌توان بیان نمود که در کل سه طریق برای علوم ائمه ذکر شده است؛ اول تفسیر و توضیحی که به وسیله پیامبر یا امام سابق انجام گرفته، دوم نوشته و کتابی که به دستشان رسیده، سوم القاء در قلب و تأثیر در گوش که نوعی است دیگر که افضل علوم نامیده شده است. علم امامان از طریق قرآن مهم‌ترین راه کسب علم آنان بوده است. زیرا قرآن کتابی است جامع همه علوم مورد نیاز مردم، کلیات و ریشه‌های همه علوم در این کتاب آسمانی نهاده شده که هرکس به مقدار استعداد و توانش می‌تواند از آن بهره گیرد. همچنین راه دیگر از طریق علمی است که از خاتم پیامبران به آنها به ارث گذاشته شده است. همچنین می‌توانیم بگوییم انبیاء و امامان علاوه بر علوم عادی و ظاهری که از طریق معمول کسب می‌کرده‌اند دارای یک علم خاص و ویژه بوده‌اند که در انبیاء از طریق وحی و در ائمه از طریق «الهام» و «تحدیث» و چیزهایی دیگر می‌باشد. این علم خاص از آن جهت که از ناحیه خداوند به آنها اعطاء شده است «علم لدنی» یا «علم افاضی» نامیده می‌شود که در نقطه مقابل علوم «اکتسابی» و «تعلیمی» قرار می‌گیرد. علم افاضی پیامبران و امامان از غیب دوگونه است: ۱- ذاتی و بدون تعلیم و القا از بیرون؛ ۲- اکتسابی و با تعلیم خداوند. این امر به شدت می‌تواند برای ائمه اتفاق بیفتد که دارای عصمت و مرتبه بالایی داشتند؛ بنابراین آنچه که ناصر القفاری به عنوان شبه مطرح می‌نماید بی‌اساس است.

نتایج نشان می‌دهد که امامان یا ائمه وارثان پیامبر و ادامه‌دهنده راه پیامبر هستند و علم خود را از طریق قرآن، احادیث و سخنان پیامبر به ارث برده‌اند و همچنین در کنار این عوامل، به دلیل اینکه دارای عصمت هستند، یک نوع دریافت علم آنها به شکل افاضی است؛ بنابراین به آنها با توجه به شرایط به آنها الهام شده است. همچنین باید تأکید نمود که هرگز امامان ادعا این را نداشته‌اند که علم آنها برتر از پیامبران است و مقام آنها بالاتر می‌باشد. یکی از اهداف ناصر القفاری همین است که بیان نماید که ائمه خود را برتر از پیامبران دانسته و به کتاب اصول کافی استناد می‌کند که یکی از کتب مهم نزد شیعه است که گویی در این کتاب بدین گونه مقام ائمه را بالا برده است.

منابع

- * قرآن کریم.
۱. آیتی، نصرت‌الله؛ «نقد و بررسی شبهات دکتر ناصر القفاری درباره اندیشه مهدویت»، نشریه مشرق موعود؛ س ۳، ش ۸، ۱۳۸۷، ص ۲۵-۶۲.
 ۲. ابن ابی حاتم، عبدالرحمان بن محمد ابن ادريس؛ تفسير القرآن العظيم (ابن ابی حاتم)؛ عربستان: مكتبة نزار مصطفى الباز، [بی تا].
 ۳. ابن عربی، محمد بن علی؛ فصوص الحکم (شرح مقدمه قیصری)؛ چ ۵، قم: بیدار، ۱۳۷۰.
 ۴. ابن کثیر، ابوالفداء اسماعیل بن عمر؛ تفسير القرآن العظيم (ابن کثیر)؛ بیروت: دار کتب العلمیه، ۱۴۱۹ ق.
 ۵. بیات، محمد حسین؛ «امامت از دیدگاه شیعه دوازده امامی با تکیه بر براهین عقلی و آیات و روایات»، نشریه سراج منیر؛ س ۴، ش ۱۲، ۱۳۹۲، ص ۷-۳۴.
 ۶. پاشایی، وحید؛ «پاسخ به شبهات ناصر القفاری درباره بدأ»، نشریه معرفت کلامی؛ س ۳، ش ۲، ۱۳۹۱، ص ۸۹-۱۰۶.
 ۷. حسینی، سیدجواد؛ «فلسفه امامت و شأن امام»، صباح؛ ش ۱، ۱۳۸۰، ص ۱-۱۰.
 ۸. خلیلی، مصطفی؛ «وحی و امور وحیانی از نگاه سه حکیم الهی (امام خمینی)»، علامه طباطبایی و شهید مطهری)؛ مجله معرفت؛ ش ۱۳۲، ۱۳۸۷، ص ۴۱-۵۸.
 ۹. راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد؛ المفردات فی غریب القرآن؛ بیروت - لبنان: دار احیاء التراث العربی، ۱۳۸۵.
 ۱۰. راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد؛ مفردات الفاظ القرآن؛ دمشق و بیروت: تحقیق صفوان عدنان داودی و دارالعلم و دارالشامیه، ۱۴۱۲.
 ۱۱. رهبری، حسن؛ «علم پیامبر و امام در تفسیر (من وحی القرآن)»، مجله پژوهش‌های قرآنی؛ س ۱۷، ش ۶۵-۶۶، ۱۳۹۰، ص ۲۱۶-۲۴۷.
 ۱۲. سبحانی تبریزی، جعفر؛ «وحی نبوت تبیین وحی»، فصلنامه علمی پژوهشی کلام اسلام؛ ش ۲۶، ۱۳۷۷، ص ۴-۱۵.

۱۳. سرخسی، محمدبن احمد بن ابی سهل؛ المیسوط؛ بیروت: دارالمعرفه، ۱۳۷۷.
۱۴. سیوطی، عبدالرحمان ابی بکر؛ الدار منشور فی التفسیر الماثور؛ بیروت: دارالفکر، [بی تا].
۱۵. شیخ مفید، ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان عکبری؛ أوائل المقالات فی المذاهب و المختارات؛ بیروت: دار المفید، ۱۴۱۴.
۱۶. طباطبائی، سید محمد حسن؛ نهایه الحکمه؛ قم: موسسه نشر الاسلامی جامعه مدرسین، [بی تا].
۱۷. —؛ «علم امام (ع)»، مجله نور علم؛ ش ۴۹، ۱۳۷۱، ص ۱۸-۴۵.
۱۸. طبرسی، فضل بن حسن طبرسی؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن؛ ج ۱، تهران: ۱۳۸۸.
۱۹. طوسی، محمد بن حسن؛ تلخیص الشافی؛ قم: انتشارات عزیزی، ۱۳۵۱.
۲۰. ظفری، پژمان، جهانگیر امیری، علی سلیمی و تورج زینی وند؛ «مؤلفه های معنایی واژه نزول در قرآن کریم با تکیه بر دو محور هم نشینی و جان شینی»، فصلنامه پژوهش های ادبی - قرآنی؛ س ۵، ش ۳، ۱۳۹۶، ص ۱۱۷-۱۴۰.
۲۱. عبده، محمد؛ رساله توحید؛ مصر- قاهره: مکتبه الاسره، ۱۳۸۵.
۲۲. عسقلانی، احمد بن علی؛ فتح الباری؛ بیروت: دارالمعرفه، ۱۱۱۳ ق.
۲۳. عسگری، حدیثه؛ «بررسی علم ائمه مصومین از دیدگاه قرآن»؛ مدرسه علمیه حضرت رقیه، ۱۳۹۴.
۲۴. فتاحی زاده، فتحیه و زهرا جدیدی؛ «تأثیر ثقل وحی پیامبر اکرم (ع)»؛ نشریه منهج؛ س ۶، ش ۱۰، ۱۳۸۹، ص ۱۱۵-۱۴۱.
۲۵. فقهی، حسین؛ «سیری در اسناد احادیث کافی»، نشریه فرهنگ؛ ش ۶۴، ۱۳۸۴، ص ۵-۱۷.
۲۶. فؤاد، عبدالباقی، محمد؛ المعجم المفهرس لألفاظ القرآن الکریم؛ قاهره: دار الحدیث، ۱۳۶۴.
۲۷. فیاض لاهیجی، عبدالرزاق؛ گوهر مراد؛ تهران: انتشارات اسلامی، [بی تا].
۲۸. قرطبی، ابو عبدالله محمد بن احمد انصاری؛ تفسیر قرطبی؛ بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۶.
۲۹. القفاری، ناصر. اصول مذهب الشیعه الامامیه الاثنی عشریه - عرض و نقد؛ عربستان:

[بی‌نا]، ۱۴۱۵ ق.

۳۰. قمی، ابن فروخ صفار؛ *بصائر الدراجات*؛ قم: کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴.
۳۱. کشاورز، مرتضی؛ «وحی قرآنی از نظر شیخ مفید و صدرا»، *فلسفه تحلیلی*؛ س ۹، ش ۲۲، ۱۳۹۱، ص ۱۰۳-۱۳۰.
۳۲. کلاهچایی ثابت، مزگان و محمدهادی قندهاری؛ «نسبت آموزه رجعت با تعالیم یهود و عبدالله بن سبا»، *نقد رویکرد ناصر القفاری به اصالت رجعت*، *نشریه علمی آینه معرفت*؛ س ۲۰، ش ۲، ۱۳۸۹، ص ۱۰۱-۱۲۲.
۳۳. مروی، احمد و سیدحسن مصطفوی؛ «دلایل عقلی و نقلی علم غیب امامان (ع)»، *نشریه قبسات*؛ س ۱۷، ش ۶۳، ۱۳۹۱، ص ۵-۳۶.
۳۴. مروی، سیدحسین و محمدحسن نادم؛ «پاسخ به شبهات ناصر القفاری درباره آموزه تقیه در شیعیان»، *دوفصلنامه علمی پژوهشنامه کلام*؛ س ۷، ش ۱۲، ۱۳۹۹، ص ۱۷۹-۲۰۰.
۳۵. مطهری، مرتضی؛ *مجموعه آثار*؛ تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۷۵.
۳۶. معارف، مجید؛ «وحی و رسالت نبوی»، *نشریه مقالات و بررسی‌ها*؛ س ۳۶، دفتر ۷۴، ۱۳۸۲، ص ۴۱-۶۲.
۳۷. ملاصدرا، صدرالدین؛ *الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة*؛ بیروت: دار إحياء التراث، [بی‌تا].
۳۸. وزیری، مجید؛ «امام اسوه امت»، *نشریه سفینه*؛ س ۴، ش ۱۴، ۱۳۸۶، ص ۸۵-۱۱۱.
۳۹. هاشمی، سیدعلی؛ «علم امام، تام یا محدود»، *نشریه مشرق موعود*؛ س ۸، ش ۳۲، ۱۳۹۳، ص ۴۹-۷۱.